

سرابه به نام

قرساله

۱۴

معلم خصوصی دوچرخه
از قلب می‌گوید:

سفرنامه‌ی

خون!

۵



ویژه‌ی نوجوانان، سال بیستم، شماره‌ی ۹۹۱، پنج‌شنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۹، ۲۰ رمضان ۱۴۴۱، ۱۴ مه ۲۰۲۰، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۷۹۴۲ همشهری



برای شهادت امام علیؑ

غم تو پرندهای به‌قرار است پدر ۳

تصویرگری: طاهر عبدالعظیم

حمیدرضا شاه‌آبادی
نویسنده و نامزد جایزه‌ی جهانی
آسترید لیندگرن:

تمام زندگی تکرار نوجوانی است

۶



انداختن نبود. پادشاه وضعیت را که دید، ناراحت شد و دستور داد تنبل خانه را به آتش بکشند. به آتش کشیدند. مردمی که خود را به بی‌حرکتی زده بودند پا به فرا گذاشتند اما آن دو تنبل اولی از جایشان تکان نخوردند. یکی از آن‌ها با بی‌حالی فریاد می‌زد: «من دارم آتش می‌گیرم... کمک کنید!» آن یکی که از اولی تنبل تر بود می‌گفت: «منم بگو!»

کرونا باعث شد در خانه بمانیم. اما یادمان باشد که مدرسه نرفتن، پارک نرفتن، تعطیل شدن بازی با دوستانمان در کوچه یا خیابان به این معنی نیست که تنبلی کنیم و دست از فعالیت بکشیم. ما می‌توانیم در همان آپارتمان‌های کوچک خودمان نرمش کنیم. اپلیکیشن‌های زیادی در گوشی‌ها هست که به ما برنامه‌ی ورزش می‌دهد. خودتان می‌دانید، من هم می‌دانم که عقل سالم در بدن سالم است. یادمان باشد آن دو تنبل بیکار نباشیم که آتش نزدیکمان باشد و پای فرار کردن نباشد. این روزها که روزهای امتحان‌های آنلاین است هم، ورزش کردن در خانه حال شما را خوب خواهد کرد.



چرخ اول

کرونا

و تنبل‌خانه‌ی شاه‌عباسی

● طوباویسه

می‌گفتند بروید در سایه بنشینید، با بی‌خیالی می‌گفتند: «سایه، سایه خودش می‌آید...» شاه‌عباس از وضعیت این دو تنبل شهر، ناراحت شد و دستور داد در قصر بنایی بسازند و اسمش را گذاشت «تنبل‌خانه». بعد این دو تنبل را به زور بلند کردند و در تنبل‌خانه جا دادند. هرروز از غذاهای قصر می‌خوردند و نوشیدنی‌های گوارا می‌نوشیدند... مردم شهر با مشاهده‌ی وضعیت این دو تنبل به این فکر افتادند کاش ما هم خود را به تنبلی می‌زدیم و در قصر پادشاه ساکن می‌شدیم. خود را به تنبلی زدند و سربازان یکی یکی آن‌ها را به تنبل‌خانه آوردند. آن قدر تعدادشان زیاد شد که جا برای سوزن

وقتی تنبلی می‌کردیم پدرم به ما می‌گفت: «بلند شویدا! این کارها یعنی چه؟ مگر این‌جا تنبل‌خانه‌ی شاه‌عباس است؟» و ما معنی حرف‌هایش را نمی‌فهمیدیم. روزی داستان‌ش را برای ما تعریف کرد و گفت: این افسانه‌ای است که نمی‌دانم چه قدر درست و چه قدر نادرست است. می‌گویند در زمان‌های قدیم، شاه‌عباس صفوی، در یکی از گشت‌وگذارهایش در شهر با دو مرد روبه‌رو شد که خیلی تنبل و بی‌حرکت بودند. برای خوردن و خوراک و پوشاک هیچ فعالیتی نمی‌کردند. مردم غذا و آب به آن‌ها می‌دادند. آن‌ها آن قدر تنبل بودند که در آفتاب سوزان هم حاضر بودند برشته بشوند؛ اما از جای خود حرکت نکنند. وقتی به آن‌ها



وضعیت امتحان مدرسه‌ها در روزگار کرونا

امسال مدرسه، مدرسه نشد!

طاهره شرفی

باشد، اما هائیه دانش آموز پایه‌ی یازدهم می‌گوید: «اگر حضوری برگزار شود، باعث می‌شود وضعیت شیوع بیماری بدتر شود. اینترنتی هم ممکن است بسیاری از دانش‌آموزان شرایطش را نداشته باشند و یا موقع برگزاری کلاس بدشانسی بیاورند و اینترنتشان قطع شود و هزار دلیل دیگر. پس من فکر می‌کنم عادلانه‌ترین کار ارزشیابی کلاسی است.»

هر چند محمد مهدی زاهدی، رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس شورای اسلامی گفت: «پیشنهاد ما این است که امتحانات کلاس‌های دهم، یازدهم و دوازدهم با توجه به تأثیر گذار در کنکور این گونه برگزار شود که ابتدا امتحان نهایی کلاس دوازدهم با رعایت پروتکل‌های بهداشتی به صورت حضوری برگزار شود و بعد در فاصله‌ی ۲۰ روزه‌ی که کلاس دوازدهمی‌ها تا کنکور سراسری دارند، آموزش و پرورش امتحانات دهمی‌ها و یازدهمی‌ها را حضوری برگزار کند تا عدالت آموزشی هم برقرار شود.» اما قضیه به همین جا تمام نمی‌شود. خیلی از مدرسه‌های غیر دولتی امتحان‌های خود را شروع کرده‌اند و به شکل آنلاین امتحان می‌گیرند. دانش‌آموزان با دلهره‌ی اینترنت سر امتحان‌ها حاضر می‌شوند خیلی وقت‌ها امکان آنلاین بودن نیست و فایل‌های سؤال‌ها باز نمی‌شود. خیلی از دانش‌آموزان با خیال راحت با جزوه‌هایی که در دست دارند امتحان می‌دهند و مفهوم امتحان از دست رفته است. به هر حال شرایط کشور به خاطر کرونا در شرایط خاصی است و خیلی از شهرها هنوز به وضعیت سفید نرسیده‌اند.

پایه‌ی نهم و دوازدهم معلوم نیست. معاون آموزش متوسطه‌ی وزارت آموزش و پرورش درباره‌ی این دو پایه گفته است: «امتحانات پایه‌ی نهم به جهت تأثیر در هدایت تحصیلی، به صورت هماهنگ استانی برگزار می‌شود، اما امسال هماهنگ نخواهد بود و آن را ضروری نمی‌دانیم. امتحانات پایه‌ی دوازدهم قطعاً حضوری خواهد بود و حجم امتحانات هم ۸۰ درصد محتوا با ۲۰ درصد خواهد بود و ۲۰ درصد هم نمره اختیاری است تا آموزش‌های ارائه شده در دوره‌ی کرونا هم ترتیب اثر داده شود. آزمون کنکور هم بر اساس آن خواهد بود.»

علی اصغر که دانش آموز پایه‌ی هفتم است، ترجیح می‌دهد امتحانات حضوری

داشته باشد و فرصتی برای بچه‌ها باشد که یک پنجم پایانی کتاب را مطالعه کنند.»

خانم رضایی دبیر پایه‌ی دهم و یازدهم هنرستان معتقد است برگزاری امتحانات به شکل مجازی باعث افت شدید دانش‌آموزان می‌شود و عملکرد کلاسی ملاک بهتری برای نمره دادن است؛ اما به شرطی که به دانش آموز حق جبران داده شود. مثلاً برای دانش آموز تکرار شود که فعالیت‌های کلاسی، حضور و شرکت در پرسش و پاسخ‌ها مهم است و اگر ۱۰ مرتبه شرکت نکرد، باز برای مرتبه‌ی یازدهم فعالیتش نادیده گرفته نشود. به این شکل هر دانش‌آموزی به حقش می‌رسد. البته هنوز خبرها تمام نشده است و تکلیف دانش‌آموزان

خوب سال تحصیلی تغییر کرد. بر همین اساس امتحانات شش پایه‌ی اول ابتدایی به شیوه‌ی ارزشیابی توصیفی است و در پایه‌ی ششم امتحانات هماهنگ لغو شد؛ در دوره‌ی ابتدایی مبنای امتحانات دانش‌آموزان بر اساس نظر معلم، ارزشیابی در طول سال تحصیلی، آموزش تلویزیونی و مجازی است.»

او همچنین درباره‌ی امتحانات دیگر پایه‌های دوره‌ی متوسطه گفت: «ما این سناریو را مدنظر داریم که چون آموزش‌های ارائه شده توسط معلمان در دوره‌ی تعطیلات هم حائز اهمیت است. ۸۰ درصد محتوای درسی، ۲۰ نمره ارزشیابی دانش‌آموز را به خود اختصاص دهد و آموزش‌های ارائه شده‌ی باقی مانده، با سؤالات اختیاری چهار نمره

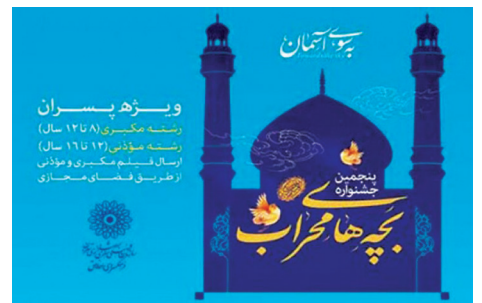
امسال، مدرسه هم مدرسه نشد؛ تا بهمن درگیر آلودگی هوا بودیم و تعطیلی‌های یکی در میان که ما را حسابی از درس و مدرسه انداخته بود تا جایی که قرار بود حتی پنج‌شنبه‌ها هم مدرسه برویم یا ساعت‌های بیشتری در مدرسه بمانیم. اما غافل از این که کرونا در انتظارمان است تا حتی همان روزهای یکی در میان مدرسه را از ما بگیرد و تجربیات تازه در اختیارمان قرار دهد.

چند وقت پیش، حسن روحانی، رئیس‌جمهور، از بازگشایی مدارس خبر داد و گفت: «قرار شد که در مناطق کم‌خطر ۲۰ اردیبهشت مدارس با رعایت پروتکل‌های بهداشتی بازگشایی شود و یک ماه آموزش داشته باشیم و بعد هم امتحانات. نگران نحوه‌ی اجرای پروتکل‌ها نبودم؛ قرار شد به ۲۷ اردیبهشت تغییر کند و تا قبل از آن باز هم مطالعه شود. نباید هیچ نگرانی ایجاد شود.» البته محسن حاجی میرزایی، وزیر آموزش و پرورش هم از بازگشایی مدارس در روز ۲۷ اردیبهشت خبر داد، اما گفت این حضور اجباری نیست و برای رفع مشکلات و سؤالات از معلم‌های مدرسه است. اما هم‌چنان وضعیت نامشخص است و به خاطر شرایط کرونا، اما و اگرها بسیار است. امسال سال عجیبی بود. از آموزش مجازی و گرفتاری‌هایش بگوئیم یا امتحانات آنلاین؟

به گزارش خبرگزاری ایسنا، علیرضا کمره‌ای، معاون آموزش متوسطه‌ی وزارت آموزش و پرورش، درباره‌ی نحوه‌ی امتحانات شش پایه‌ی اول ابتدایی گفت: «بعد از عید، سناریوهای ما به روش آزمون، سنجش و ارزشیابی برای پایان

«بچه‌های محراب» در فضای مجازی تکبیر می‌گویند

پنجمین جشنواره‌ی «بچه‌های محراب» ویژه‌ی کودکان و نوجوانان پسر در رشته‌های مکبری و مؤذنی به صورت مجازی برگزار می‌شود. به گزارش رسانه‌ی خبری سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، ملوک سیدآبادی دبیر اجرایی پنجمین جشنواره‌ی «بچه‌های محراب» و رییس فرهنگ‌سرای اخلاق گفت: «در راستای تجلیل و تکریم و اشاعه‌ی سنت حسنه‌ی اذان‌گویی و مکبری، پنجمین جشنواره‌ی «بچه‌های محراب» بین پسران رده‌ی سنی هشت تا ۱۲ سال در رشته‌ی مکبری و نوجوانان ۱۲ تا ۱۶ سال در رشته‌ی مؤذنی در بستر فضای مجازی برگزار می‌شود. رئیس فرهنگ‌سرای اخلاق در تبیین شیوه‌ی اجرای جشنواره گفت: «کودکان هشت تا ۱۲ سال برای شرکت در رشته‌ی مکبری و نوجوانان ۱۲ تا ۱۶ سال برای شرکت در رشته‌ی مؤذنی تا پایان ماه مبارک رمضان می‌توانند پس از تهیه‌ی فیلم تکبیرگویی یا اذان‌گویی خود (حداکثر یک دقیقه) از طریق فضای مجازی با دنبال کردن صفحه‌ی اینستاگرام بچه‌های محراب به نشانی [bachehayemehrab](https://www.instagram.com/bachehayemehrab) به صورت دایرکت یا از طریق شماره‌ی ۰۹۳۵۴۴۵۵۳۱۴ به پیام‌رسان‌های روبیکا، سروش و واتس‌آپ به دبیرخانه‌ی جشنواره ارسال کنند. سیدآبادی، شاخص‌های ارزشیابی جشنواره را «رعایت ترتیب»، «صوت و لحن»، «صحت قرائت و فصاحت» و «آراستگی ظاهری» برشمرد و گفت: «هیئت داوران بلافاصله پس از پایان ماه مبارک رمضان بر اساس شاخصه‌های مذکور، ۱۴ نفر را برتر در هر یک از رشته‌های مکبری و مؤذنی انتخاب می‌کند و هدایایی به آن‌ها اهدا می‌شود.»



مسابقه‌ی عکاسی از سفره‌ی افطار

فرهنگ‌سرای آفتاب، مسابقه‌ی عکاسی از سفره افطار را ویژه‌ی روز اولی‌ها (دختر و پسر) برگزار می‌کند. به گزارش روابط عمومی فرهنگ‌سرای آفتاب، مسابقه‌ی عکاسی از سفره‌ی افطار به مناسبت ماه مبارک رمضان اجرا می‌شود و روز اولی‌هایی که قصد شرکت در این مسابقه را دارند، می‌توانند یک عکس به صورت افقی از سفره‌های افطاری به همراه نام و نام خانوادگی و شماره‌ی تلفن همراه تا سوم خرداد به نشانی ftab.farhangsara@gmail.com ارسال کنند. فرهنگ‌سرای آفتاب در خیابان دکتر شریعتی، روبه‌روی خیابان دولت، خیابان امام‌زاده واقع شده است. (تلفن: ۰۲۲۰۰۹۰۰۰)

همشهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر

نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی تورج

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری

(طبقه‌ی پنجم: دوچرخه)

تلفن: ۰۲۲۰۰۲۳۱۰۰

(صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی عزیز (مسئول هماهنگی) و با

سیاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۰۲۲۰۲۳۵۳۴ / نامبر: ۰۲۲۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

سر دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریبری (چشمه‌ها)، نفیسه

مجیدی زاده (دماسنج)، سیدسروش طباطبایی پور

(مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و

چرخ فلک)، پگاه شفتی (لوح‌نق‌های)، یاسمن رضائیان

(خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلوفر

نیک‌بنیاد و محمود اعتمادی (عکس)

آلتیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان

سال بیستم، شماره‌ی ۹۹۱

پنج‌شنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

مدیر مسئول: مهران کریمی

تورا از ما گرفت و این غم هر سال همین روزها بال‌های گسترده‌اش را بر جهان پهن می‌کند و زمین و زمان را در آغوش می‌کشد. غم تو، پرنده‌ای بی‌قرار است که برای آرام‌شدن، همه‌ی آسمان‌ها را پرواز می‌کند و در آخر باز هم سراغ ما می‌آید. ما و غم، باهم، برای نبودن تو گریه می‌کنیم.

این غم، روایت قصه‌ی تو است و عجیب است که قصه‌ات هیچ‌وقت به پایان نمی‌رسد. در این قصه ما تا همیشه به نبودن فکر می‌کنیم و از خودمان می‌پرسیم کی ظلم و تاریکی از جهان دور می‌شود؟ اما نمی‌شود این قصه، قصه‌ی تو باشد و هیچ روزنه‌ی نوری در آن نباشد. رستگاری تو آن قدر روشن است که تاریکی‌ها را محو می‌کند. رستگاری، نقطه‌های روشن این قصه‌اند. تو رستگار شده‌ای و به سرچشمه‌ی آفرینش زیبای خودت بازگشته‌ای.

از این پنجره که نگاه می‌کنیم می‌فهمیم دنیا، جز تاریکی، نور هم دارد. جز ظلم، عدالت هم دارد و این یعنی آن رستگاری که تو به آن ایمان داشته‌ای بر جهان پیروز شده است. ما با چشم‌هایی که بسیار گریه کرده‌اند و با قلب‌هایی که بی‌صد لرزیده‌اند ایمان آورده‌ایم که رستگاری است که در پایان نجاتمان می‌دهد.

حالا به بازگشت که فکر می‌کنیم قلبمان آرام‌تر است. اگر در همه‌ی بازگشت‌هایمان پای رستگاری در میان باشد یعنی عدل بر ظلم پیشی گرفته و روشنایی بر تاریکی پیروز شده است. پرنده‌ی غم تو را به آسمان پر می‌دهیم و به او نشانی روشنایی را می‌دهیم. در گوش او می‌گوییم که رستگاری پیروز این قصه است. همان رستگاری زیبایی که فکر می‌کنیم باید، هم‌رنگ حیات، سبز باشد.



برای شهادت امام علی

غم تو

پرنده‌ای بی‌قرار است، پدر

● یاسمن رضائیان

می‌دانیم آن که دین رستگاری را یادمان داد برای همیشه از کنارمان رفته است. نه، کار ما نیست این حجم از تنهایی و غم را به دوش بکشیم. این غم بر دوش دنیا هم سنگین است، چه برسد به شانه‌های ضعیف ما که زیر بار گریه به لرزه افتاده‌اند.

سال‌ها گذشته است؛ اما ظلم هنوز زنده است. زنده است هنوز ظلمی که

در سایه‌های زیبایی که از دنیا می‌بینیم محو شده‌ایم و سرچشمه‌ی آن را فراموش کرده‌ایم. اما نه؛ همه‌اش همین نیست. ما برای تو گریه کرده‌ایم؛ چون دنیا بدون تو جای زیبایی نیست. ما به کلمه‌ی رستگاری بسیار فکر کرده‌ایم؛

اما با همه‌ی قلبمان باور داریم رفتن چنین مظلومانه‌ی تو دل دنیا را شکسته است. ما که دل‌هایمان از دنیا کوچک‌تر و نازک‌تر است. ما چگونه نشکنیم وقتی

و او را به خواسته‌ی قلبی‌اش می‌رسانند. اما این شیوه‌ی دنیا برای به ثمر رساندن کارهاست. چه بسیار مقصدهای زیبا که از راهی پر از تاریکی و اندوه عبور می‌کنند.

ما برای تو بسیار گریه کرده‌ایم، پدر. شاید به خاطر این باشد که قد رستگاریمان به بلندای ایمان تو نمی‌رسد. شاید به خاطر این باشد که

بازگشت؛ این کلمه چه معنایی دارد؟ بار آن خوب است و شادی بخش یا غمگین است و اندوه‌بار؟ برای ما که قصه‌ی این شب‌ها را شنیده‌ایم، برای ما که بر بالین بیماری پدر نشستیم و در نقطه‌ای از تاریخ قرار گرفته‌ایم که زمین و زمان برای پدر گریه می‌کرد، این کلمه بسیار اندوه‌بار است.

هر کس در هر جای دنیا که باشد از این کس به اصل و ذات خود برگردد خوشحال می‌شود. آدم‌های بسیاری هستند که وقتی از اصل خود دور می‌شوند حاضرند به رنج بی‌نهایت بیفتند، اما بدانند در پایان به اصل خودشان برمی‌گردند.

و پدر نیز یکی از همان‌ها بود.

این، ماجرای بازگشت پدر به ذات زیبای خود است. ماجرای زمینی که با جایی را که پدر از آن آمده بود برایش کم‌رنگ کند. ما درخت‌های بسیار، رودهای فراوان و پرنده‌های زیادی دیده‌ایم و از تماشای دنیا لذت برده‌ایم؛ اما آیا در همه‌ی آن لحظه‌ها حواسمان به ذات آفرینش بوده است؟ آیا فکر کرده‌ایم این‌ها تنها سایه‌هایی از آن آفرینش عظیم و باشکوه‌اند؟ بی‌شک پدر به آن فکر کرده بود و همین باعث می‌شد دنیا در نظرش، اگر چه زیبا بود، کوچک بیاید.

رستگاری کلمه‌ی عظیم و پرشانی است که برانده‌ی پدر بود. ما بسیار این کلمه را بر زبان آورده‌ایم؛ اما چه قدر آن را با همه‌ی وجودمان احساس کرده‌ایم؟ چه قدر ایمان آورده‌ایم به دین رستگاری؟ حقیقتاً برای رستگار شدن چه کار کرده‌ایم؟

دنیا برای کسی که در پی رستگاری باشد طور دیگری روایت می‌شود. همه چیز دست به دست هم می‌دهند

با تو حرف می‌زنم

● یاسمن مجیدی

گاه آدمی دلش می‌گیرد از حرف‌زدن. از این که در جهان به این بزرگی، از شرق تا غرب و شمال تا جنوب آن، یک نفر نیست. یک نفر پیدا نمی‌شود که به صرف یک فنجان درد دل کنارش بنشیند و بعد از گفت‌وگو با او حس کند واقعاً سبک‌تر از چند دقیقه‌ی پیش شده است.

این فقط یک سوی ماجراست. سوی دیگر ماجرا آن است که کسی باشد؛ اما این حرف‌های خود آدمی باشند که بر زبان آمدن ندانند و صدا در گلو حبس شود و حرف‌ها در دهان قفل.

من با تو حرف می‌زنم، هر روز. نه فقط یک مشتت حرف معمولی. من با تو در قالب «دعا» گفت‌وگو می‌کنم و وقتی دعا می‌کنم یعنی به شنیدنت محتاج‌ترم.

دیروز داشتم با تو حرف می‌زدم که اتفاق عجیبی برایم افتاد. واژه‌ها هنوز از دهان خارج نشده، در همان ابتدای عزیمتشان به سمت تو، سنگینی کردند و سقوط کردند و پاهایشان به زمین قفل شد. زنجیرهای بسته به پایشان را که دنبال کردم دیدم آن سر دیگر زنجیرها می‌رسد به خودم. یادم آمد هفته‌ی پیش با دست خودم آن‌ها را بافته بودم، قلاب به قلاب.

زنجیرها را که دیدم گریستم. واژه پشت واژه، حرف‌ها از دهان من بیرون می‌آمد و سر نوشت همه‌ی آن‌ها در یک چیز مشترک بود و آن افتادنشان بر زمین بود.

من پریشان از این اتفاق بودم که بالآخره یک واژه را از میان باقی کلمات پیدا کردم و بیرون کشیدم و با تمام وجود گفتم: توبه!

زنجیرها گسستند.

واژه‌ها دوباره به سمت راهی شدند...

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ

خدایا ببخش آن دسته از گناهانم را که دعا را محبوس می‌کنند. (فرازی از دعای کمیل)



اروپا، کشورهای پراپی هستند، اما همه بدون استثنا برنامه‌های کاهش مصرف آب دارند. مثلاً تریس کشور پراپی است؛ اما یک برنامه‌ی سه ساله دارد که استاندارد سرنه‌ی مصرف آب شرب و بهداشت روزانه را کم کند و به ۱۲۰ لیتر در روز برساند. برای این که مبحث آب، بحث جهانی است و روی تغییر اقلیم اثر دارد و همه‌ی کشورها روی این موضوع کار می‌کنند.

سیلاب‌ها، نشانه‌ی ترسالی هستند یا خشک‌سالی؟

سیلاب یا ترسالی فرق دارد؛ در سیلاب بارش سالانه یا بخش مهمی از بارش سالانه در دو روز می‌بارد و بقیه‌ی سال خشک است. این بدترین مدلی است که در خشک‌سالی اتفاق می‌افتد و این آب، سبب محسوب نمی‌شود. بهترین نوع استفاده از سیلاب، مدیریت سیلاب است، نه کنترل سیلاب. پس باید به سمت آب‌خیزداری و آب‌خوان‌داری برویم. مثلاً با ایجاد سازه‌های انحراف سیلاب، آب به سمت دشتی که آب‌خوان دارد هدایت شود یا سیلاب برود به سمت تالابی که کانون تولید ریزگرد شده و بعد به سمت افزایش پوشش گیاهی برویم؛ چون پوشش گیاهی سرعت آب را می‌گیرد و به منابع آب زیرزمینی می‌برد. این‌ها روش‌های مناسب برای استفاده از بارش‌های سیلابی هستند.



سراب به نام ترسالی

نسخه‌ی ترسالی بر ای سترزمین خشک

است. پارسال، یک ترسالی خاص بود که در بعضی حوزه‌ها اتفاق افتاد و باعث احیای دریاچه‌ها و تالاب‌ها شد. امسال در همان حوزه‌ها، افزایش بارندگی داشتیم که باعث حفظ شرایط پارسال شد. اما مثلاً حوزه‌ی آبریز مارون جراحی که به تالاب شادگان می‌ریزد، امسال ۵۰ درصد خشک‌سالی داشتیم. ما کشور کم‌آبی هستیم و باید به سمت سازگاری با کم‌آبی برویم و هم‌چنان در پی اصلاح الگوی مصرف آب باشیم.

و اگر کشور پراپی بودیم چه طور؟

همه‌ی کشورهای عضو اتحادیه‌ی

ترسالی قرار داریم؟

ما اصلاً نمی‌توانیم و نباید آمارهای یک پارچه بدهیم، چون در کشورمان اقلیم‌های گوناگونی داریم. وقتی در منطقه‌ای از ایران ترسالی است، در همان زمان در منطقه‌ای دیگر خشک‌سالی است. مثلاً امسال در گیلان سال آبی خوبی بوده، ولی در چهارمحال و بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد، خشک‌سالی بوده. در بوشهر و شرق خوزستان و مناطقی از فارس و جنوب خراسان هم بارش‌ها کم‌تر از نرمال بوده است.

خشک‌سالی را داشته باشیم؟

کشور ما در وضعیتی نیست که بگوییم الان ترسالی است و حالا افزایش مصرف آب داشته باشیم یا سازه‌های جدید آبی بسازیم. کشور ما هم چنان کشور کم‌آبی است و در بسیاری مناطق، هنوز خشک‌سالی داریم. بعضی از مناطق دچار خشک‌سالی‌های دروغین هستند. یعنی به خاطر مصرف زیاد و نادرست انسان، دچار خشک‌سالی شده‌اند. ما ترسالی معناداری نداریم که باعث احیای آبرفت‌های زیرزمینی بشود و سطح آب‌های زیرزمینی ما هم چنان پایین

ترسالی، سراب است. اصلاً چه معنا دارد در سترزمینی خشک، باران ببارد؟ ترسالی، سراب است؛ برای سترزمین خشک ما، می‌گوییم تنها اتفاق خوب این روزها باران است و یعنی وارد دوره‌ی ترسالی شده‌ایم؟ می‌شنوی نه! واقعیت را ببین. ما در کشوری گرم و خشک زندگی می‌کنیم. ما در کشوری چنداقلیم زندگی می‌کنیم که می‌تواند هم‌زمان هم خشک‌سالی داشته باشد و هم ترسالی. اقلیم و آب‌وهوا هم چندان قابل پیش‌بینی نیستند. درباره‌ی موضوع هم بحث‌های زیادی شده و مخالف‌ها و موافق‌های زیادی دارد.

«حمیدرضا خدابخشی»، کنشگر اجتماعی آب و فعال محیط‌زیست، معتقد است که ترسالی برای سترزمین ما معنایی ندارد؛ با او گفت‌وگو کرده‌ایم.

اصلاً ترسالی چیست؟

برای این که بدانیم ترسالی چیست، اول لازم است بدانیم وقتی می‌گویند شرایط امسال نرمال است، یعنی چه؟ سال هاست که از میزان بارندگی‌ها، آماربرداری می‌شود و متوسط بارش سال‌های مختلف را می‌گیرند؛ بسته به آن متوسط، تعیین می‌کنند که وضعیت بارش در هر سال چگونه است.

وقتی بارش‌ها در یک سال، مطابق با آن متوسط باشد، یعنی به اندازه‌ی متوسط همه‌ی سال‌ها، باران داشته باشد، آن سال نرمال است. هر وقت بیش‌تر از متوسط همه‌ی سال‌ها باشد، آن سال ترسالی است و اگر کم‌تر باشد، خشک‌سالی. البته خشک‌سالی رده‌ها و درجه‌های گوناگونی دارد؛ مثل خشک‌سالی هواشناسی، خشک‌سالی هیدرولوژیکی، خشک‌سالی سخت، خشک‌سالی کم و...

ما بیش از ۶۰ سال است در این زمینه آمار داریم و متوسط بارش را معمولاً براساس این دوره‌ی ۶۰ ساله می‌گیرند. براساس این آمارها، ما در دوره‌ی



عکس: مصوفا اعتدالی / دوچرخه

بلد نباشیم، کمک هم نگیریم، تمرین‌ها را هم انجام داده باشیم. مطمئنم که همه از مادر و پدرشان کمک گرفته‌اند و گرنه دیروز هیچ کس مبحث مختصات را نفهمید و همه الکی می‌گفتند فهمیدیم. خود من وقتی خانم چهارزی روبه‌رویم بود و روی تخته درس می‌داد و مثال می‌زد و شکل می‌کشید هم متوجه ریاضی نمی‌شدم، چه برسد به الان.

ما هنوز در قرنطینه‌ایم و نمی‌دانم تا چند روز دیگر باید در قرنطینه با این شرایط باقی بمانیم. اما امیدوارم من و پدر و مادرم کرونا نگیریم و بتوانیم مثل چند وقت قبل بیرون برویم. بتوانیم با سامان فوتبال بازی کنیم، با دست‌های کثیفمان لقمه‌های نان و پنیرمان را بخوریم. بدون این که دست‌هایمان را ضدعفونی کنیم، برویم با امیرحسین از آن پیتزا ۱۰ هزار تومنی‌های کنار مدرسه بخوریم و وقتی خوراکی‌مان روی زمین افتاد، با یک فوت، تمیز و قابل خوردن شود و این همه رنج و سختی را تحمل نکنیم.

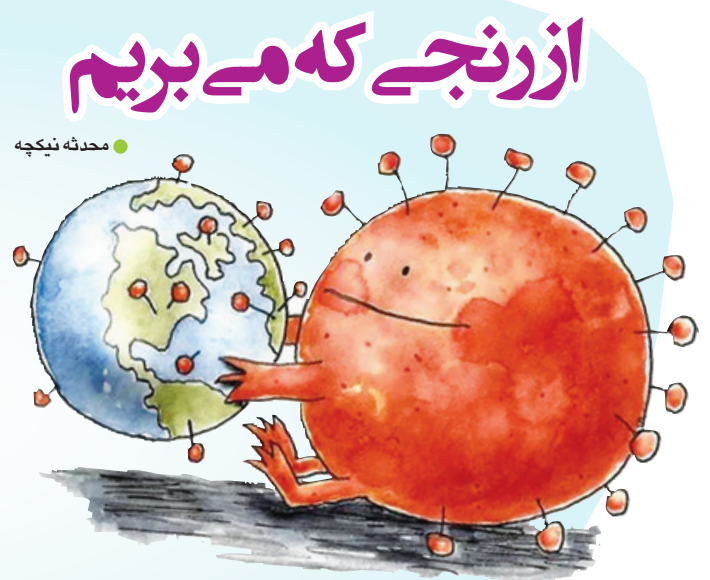
نمی‌گیرد. می‌گوید «تا همین الان هم شانس آورده که نگرفته.» می‌خواهم بگویم خب من هم خوش شانسم و به احتمال زیاد نمی‌گیرم ولی حوصله‌ی ادامه‌ی بحث را ندارم و ترجیح می‌دهم بروم با رئالی بازی کنم که هنوز رونالدو را دارد. صدایش را هم بلند می‌کنم که صدای سامان و علیرضا را نشنوم و داغ دلم تازه نشود. با وجود رونالدو هم، از بارسامی بازم و می‌روم لب پنجره و آن دو را نگاه می‌کنم. در کنار همه‌ی این مشکلاتم برای فردا باید سه صفحه از دفتر کار ریاضی را حل کنم و عکسش را برای خانم چهارزی بفرستم.

امیرحسین می‌گفت: «عکس تمرین خودش و جواد یکی بوده و خانم چهارزی متوجه نشده.» به سرم می‌زند من هم عکس تمرین یک نفر دیگر را بفرستم، ولی می‌ترسم. تمرین‌ها را هم بلد نیستم. باید از مادرم بپرسم. البته که خانم می‌گوید: «خودتان حل کنید و از والدینتان کمک نگیرید!» اما نمی‌شود که

اصلاً نمیرند. ولی مادرم کرونا گرفتن را مساوی با مرگ می‌داند. به او می‌گویم کرونا بگیرم بهتر از این است که سامان و علیرضا جلوی چشمم فوتبال بازی کنند و من بی حرکت نگاهشان کنم و سامان احمق از علیرضا گل بخورد!

مادرم می‌گوید: «در خانه این همه سرگرمی است، با همین‌ها خودت را سرگرم کن.» در حالی که منظورم از این همه سرگرمی، تلویزیون یا آن مکعب روبیک است که هیچ‌وقت درست نمی‌شود یا آن «پی‌اس ۴» (PS4) که هنوز رویش «فیفا ۱۶» نصب است و این یعنی «رونالدو»، «دانیلو» و «آلوارو موراتا» هنوز در رئال بازی می‌کنند و همین باعث می‌شود دلم نباید پلی‌استیشن بازی کنم. پدرم هم زیر بار خریدن فیفا ۲۰ نمی‌رود، چون از انتقال رونالدو به یوونتوس ناراحت است و نمی‌خواهد رونالدو را جدا از تیم رئال ببیند!

به مادرم می‌گویم چه‌طور پدر از صبح زود تا شب می‌رود سر کار و کرونا



زندگی‌ام، چنین شرایطی را تجربه نکرده بودم. مادر می‌گوید «اگر بروی بیرون، کرونا می‌گیری و می‌میری.» در حالی که می‌دانم کسانی که کرونا می‌گیرند، بلافاصله نمی‌میرند. حتی ممکن است

ما هنوز در قرنطینه‌ایم. یعنی مادرم مرا به زور در قرنطینه نگه داشته؛ و گرنه سامان و علیرضا، پسرهای همسایه دارند در حیاط جولان می‌دهند. قرنطینه بسیار سخت است و من در این ۱۲ سال

از رنجی که می‌بریم

محدثه نیچکه

معلم خصوصی دوچرخه از قلب می‌گوید:

سفر نامه‌ی خون!

فاطمه سادات اخوت



پایه‌ی علوم فصل ۱۴

خون با کمک قلب، سفر خود را درون رگ‌ها آغاز می‌کند و از مسیری مشخص به سرتاسر اندام‌های بدن و سلول‌های آن سر می‌زند. نقشه‌ی سفر خون را به همگی نقاط بدن انسان، می‌توانید در تصویر زیر دنبال کنید. خون، مایعی است که نقش مهمی در بدن به عهده دارد. مهم‌ترین وظیفه‌ی آن رساندن اکسیژن از شش‌ها به سلول‌های بدن و بیرون بردن کربن‌دی‌اکسید، از سلول‌های بدن به سمت شش‌هاست. خون به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: ۵۵ درصد خوناب (پلاسما) و ۴۵ درصد یاخته‌های خونی (گلبول‌ها). یاخته‌های خونی هم خودشان به سه نوع تقسیم می‌شوند:

۱. یاخته‌های قرمز (گلبول قرمز):

شکل آن‌ها سکه‌مانند با وسط فرورفته است و انتقال گازهای تنفسی در خون را بر عهده دارند.

۲. یاخته‌های سفید (گلبول‌های سفید):

تقریباً کروی شکل‌اند و وظیفه‌شان، دفاع از بدن در برابر میکروب‌هاست.

۳. گرده‌ها یا پلاکت‌ها:

بسیار ریز هستند و شکل به خصوصی ندارند و کار انعقاد و جلوگیری از هدر رفتن خون را انجام می‌دهند.

۱۳. مویرگ‌هایی که خون اکسیژن دار را از سرخرگ‌ها گرفته و به اندام‌ها می‌رسانند.

۱۴. مویرگ‌هایی که خون حاوی کربن‌دی‌اکسید را از اندام‌ها گرفته و با کمک سیاهرگ‌ها به قلب می‌برند.

۱۵. بزرگ سیاهرگ زیرین (بالایی): خون دارای کربن‌دی‌اکسید را از سر و اندام‌های بالایی بدن به قلب برمی‌گرداند.

۱۶. بزرگ سیاهرگ زیرین (پایینی): خون کربن‌دی‌اکسید دار را از اندام‌های پایینی بدن به قلب برمی‌گرداند.

۱۷. دهلیز راست: حفره‌ای از قلب که در سمت راست و بالای قلب قرار دارد و خون حاوی کربن‌دی‌اکسید وارد آن می‌شود.

۱۸. دریچه سه لگی: یکی از دریچه‌های داخل قلب که بین دهلیز راست و بطن راست قرار دارد.

۲. سرخرگ ششی: این رگ وظیفه دارد که خون دارای کربن‌دی‌اکسید را از قلب به شش‌ها می‌برد.

۱. بطن راست: حفره‌ای است در قلب که در پایین و سمت راست آن قرار دارد و خون حاوی کربن‌دی‌اکسید را به سمت شش‌ها پمپاژ می‌کند.

۳. مویرگ‌هایی که خون حاوی کربن‌دی‌اکسید (CO_2) را از سرخرگ ششی به شش‌ها می‌رسانند.

۴. شش: جزء اندام‌های بدن است که وظیفه‌اش، گرفتن کربن‌دی‌اکسید خون و دادن اکسیژن به سلول‌های خونی است.

۵. مویرگ‌هایی که خون اکسیژن دار (O_2) را از شش‌ها به سیاهرگ ششی می‌رسانند.

۶. سیاهرگ ششی: رگی که خون اکسیژن دار را از شش‌ها به قلب می‌آورد.

۷. دهلیز چپ: حفره‌ای که در قسمت بالا و سمت چپ قلب قرار دارد که در آن خون حاوی اکسیژن جریان دارد.

۸. دریچه دو لگی: یکی از دریچه‌های قلب که بین دهلیز چپ و بطن چپ قرار دارد.

۹. بطن چپ: حفره‌ای است که در بخش پایین و سمت چپ قلب قرار دارد که در آن خون حاوی اکسیژن جریان دارد.

۱۰. سرخرگ آئورت: بزرگترین سرخرگ بدن که خون حاوی اکسیژن را به اندام‌های مختلف بدن می‌رساند.

۱۲. بخشی از رگ آئورت که خون حاوی اکسیژن را به اندام‌های تحتانی (زیرین) بدن، می‌رساند.

۱۱. بخشی از رگ آئورت که خون اکسیژن دار را به سر و اندام‌های بالایی (زیرین) بدن می‌رساند.



قلب چوبی!

زنگ تفریح

سعید: سعید... بیا چند تا از شاخه‌های این درخت رو بکنیم برای آتیش!
سعید: بی خیال! درخت زنده‌ست... روح داره... قلب داره.
سعید: برو بابا... اون وقت قلبش کجاشه؟
سعید: اون چاقو رو بده تا جای قلبش رو روی تنه‌ش نشونت بدم! بین...



حمیدرضا شاه‌آبادی، نویسنده و نامزد جایزه‌ی جهانی آسترید لیندگرن:

تمام زندگی تکرار نوجوانی است

● نیلوفر نیک‌بندیاد

ادبیات داریم. با توجه به وضعیت پیش آمده و خانه‌نشینی اجباری، چه پیشنهادی برای نوجوان‌ها دارید؟ کسی با سن و سال من باید از انزوای خواسته یا ناخواسته‌ای که پیش آمده برای عمیق شدن در خودش استفاده کند، در اطرافیان‌ش و در جهان پیرامونش. در حال حاضر فرصت خوبی پیش آمده برای دیدن، تمرکز کردن و فکر کردن. همین اتفاق در مورد نوجوانان هم صدق می‌کند. خوب است که از این فرصت برای آرامش بیش‌تر، فکر کردن، نگاه کردن و عمیق شدن استفاده کنند.

بوده. فکر می‌کنید خواندن ادبیات برای کسانی که می‌خواهند نویسنده شوند، ضروری است؟ ادبیات یک ظرف است. گاهی باید در داخل این ظرف چیزی بریزیم که بر خواسته از تجربیات غیرادبی ما باشد. برخی از کسانی که اهل نوشتن‌اند می‌گویند ما خیلی داستان می‌خوانیم. این کار خوب است اما باید آثار غیرداستانی هم بخوانیم. باید در زمینه‌های مختلف مطالعه داشته باشیم تا خودمان، آدم‌های دیگر و دنیای اطرافمان را بهتر بشناسیم. در این صورت چیزی برای ریختن در ظرف

نوجوانی‌مان درباره‌ی زندگی پیدا می‌کنیم تا آخر عمر تکرار می‌شود، البته با تغییراتی. نوجوان‌ها اگر آرزو یا هدفی دارند، باید در دوره‌ی نوجوانی آن را در خود تثبیت کنند و باورش داشته باشند. این باور باعث می‌شود صبح با همان تصویر بیدار شوند و شب با همان تصویر به خواب بروند. به‌عنوان مثال اگر می‌خواهند یک نویسنده‌ی موفق بشوند، مثل یک نویسنده‌ی موفق بخوانند و بیدار شوند و با همان نگاه دنیا را ببینند. البته فراموش نکنند که مهم‌ترین نکته در این راه تلاش است. رشته‌ی تحصیلی شما تاریخ

اما بزرگ‌ترین دلیل برنده‌نشدمان این است که نتوانسته‌ایم به‌خوبی آثار و نویسندگانمان را به خارج از کشور



معرفی کنیم. نداشتن کپی‌رایت، دوربودن از چرخه‌ی جهانی صنعت نشر و وجود بعضی از محدودیت‌های فرهنگی، برخی از دلایل ناموفق بودن در زمینه‌ی این معرفی است. فکر می‌کنم چنین جوایزی امکان خیلی خوبی فراهم می‌کنند تا دست به دست هم بدهیم و چهره‌ی خوبی از نویسندگان و ادبیات کشورمان به دیگران نشان بدهیم. برای نوجوان‌هایی که دوست دارند روزی به جایگاه شما برسند، چه پیشنهادی دارید؟ به‌نظرم تمام زندگی تکرار نوجوانی ماست. یعنی هر تصویری که در

می‌کنیم و جلو می‌آییم، دوست داریم وقتی برمی‌گردیم و پشت سرمان را نگاه می‌کنیم حس کنیم که راه را اشتباه نیامده‌ایم. این احساس که مسیرم را درست طی کرده‌ام و باعث شده‌ام عده‌ای مرا شایسته‌ی این عنوان بدانند، حس خوشایندی است و باعث می‌شود برای ادامه‌ی راه امیدوارتر باشم و با اطمینان بیش‌تری فعالیت کنم. به نظر شما چرا ایران تاکنون برنده‌ای در این جایزه نداشت است؟ من مطمئنم که آثار ادبیات کودک و نوجوان ایران در حدی هستند که حداقل یک‌بار برنده‌ی چنین جوایزی بشوند،

در فصل فصل

دلیم

● سمانه فرجی

گل به دامن بهار می‌آید

گرما به دل تابستان

عشق به آغوش پاییز

سکوت به لبان زمستان...

تو

چه اندازه

به فصل‌های دل من می‌آیی



باران مهربان

باران چه بی‌منت می‌بارد
بر قامت کشیده‌ی درختان سرو
بر گلبرگ‌های ظریف غنچه‌ی
کوچک گل سرخ
بر سایه‌های گنگ و غریبه
بر کوچه‌های خالی از عابر
بر بام‌ها، آن بالاها
بر جدول دست‌وپا شکسته، این
پایین
بر چترهای رنگارنگ باز
بر سایبان‌های خاکستری
بین کوچک و بزرگ فرق نمی‌گذارد
باران؛
بی‌منت می‌بارد

سرود رود

صدای گذر آب
از دهانه‌ی چشم‌هایم
غمگین‌ترین سرود است
می‌گذری
و من فرومی‌روم
میان خروشان‌ترین رود جهان
وجیهه‌جوادی
از نجف‌آباد

ادامه

مردان زیادی
زیر پای برادران خود
مین کاشتند
برادر کشی را
پیروزی نامیدند
و جنگ خود را
در خاک‌هایی
که دیگر گل نمی‌رویانند
ادامه دادند...

لیلا قرمز چشمه
۱۷ساله از تهران



هر شب

دردی درون سینه‌ام جان می‌دهد هر شب
دستِ جراحت‌ها نمکدان می‌دهد هر شب
پیراهنی که از تو در آغوش من مانده
از فرط گریه بوی باران می‌دهد هر شب
این جا هوا خاکستری و سخت آلوده‌ست
شهری هوای غم به تهران می‌دهد هر شب
تا کی شوم قربانی یادت که می‌ماند؟
یادی که جان می‌گیرد و جان می‌دهد هر شب
در واقعیت دوری و در خواب این جایی
خوابت به این اندوه پایان می‌دهد هر شب
هانیه عابدینی، ۱۷ساله از شهرری



تصویرگری: نسترن اعجازی از تهران



عکس: یاسمن سادات شریفی، ۱۷ساله از اراک

جای ویژه‌ی دو چرخه

سلام دوچرخه، من برگشتم!
راستش مدتی بود که نتوانسته بودم دست‌به‌پلم بشوم و برای دوست دانا و پرانگیزه‌ام بنویسم، ولی همیشه در فکر این بودم که بی‌معرفتی تا کی؟!
بالآخره بهتر است یک روز دوباره دست‌به‌پلم شوی و شاید بتوانی دوری و تنها گذاشتن را جبران کنی. شاید دوباره مثل گذشته همدم و هم‌صحبت خانواده‌ی دوچرخه شوی و دوچرخه‌جان را شاد کنی.
دوچرخه از آن دوست‌هایی است که هر کسی در نوجوانی پیدا کند، هر چه قدر هم پر مشغله شود، باز هم خاطرات خوبش یادش می‌ماند و در قلبش جای ویژه‌ای برای او خالی نگه می‌دارد تا بتواند با او نفس بکشد...

نوید صنعتی
۱۶ساله از ملارد

جاده لغزنده است

بام دوست داشت اسمم آسمان باشد
و آخرسر خواهرم، سارا، پیشنهاد داد
اسمم را دریا بگذارند.
دکتر می‌گوید: «دریا... اسم قشنگیه.
فکر کنم دلت هم مثل دریا بزرگ است
که طاقت این غم‌ها را داشته.»
اشک‌هایم از گونه‌هایم سرمی‌خوردند.
جاده لغزنده است... با احتیاط برانیدم...
جیغ... دره... خون...
از اتساق دکتر بیرون می‌دوم، دیگر
تحمل ندارم...

مامان، بابا، سارا و من سوار ماشین
هستیم. جاده خلوت است. باران شروع
می‌شود. باران را دوست دارم. شیشه را
پایین می‌کشم. بوی خاک باران خورده
و هوای تازه ریه‌ام را پر می‌کند. سارا
آهنگ گوش می‌کند. مدام هم غم می‌زند
که سرد است و می‌گوید شیشه را بالا
بکشم. به‌نظرم سارا ز یادش لوس است.
بعد از چند سال، فرصتی پیش آمده

دکتر می‌نشیند جلویم و با لبخند
ساختگی به من خیره می‌ماند.
چشم‌هایم را به زمین می‌دوزم. با صدای
دکتر به خودم می‌آیم: «خب، حالت
چه‌طور است؟!» جواب نمی‌دهم. به‌نظرم
سؤال مسخره‌ای است. اگر حالت خوب
بود که هیچ‌وقت جلوی تو نمی‌نشستم و
مجبور نبودم این نگاه یخی را تحمل کنم
و منتظر بمانم امروز هم تمام شود. ادامه
می‌دهد: «قرار بود آخرین خاطرهای را
که به یاد می‌آوری بگویی.»
آخرین خاطره... صدای مامان...
صدای کشیده‌شدن لاستیک‌ها روی
آسفالت جاده... صدای جیغ... دره...
خون، خون و باز هم خون.
جواب نمی‌دهم. می‌گوید: «اسمت
را که یادت می‌آید؟» می‌خندم. چه‌طور
ممکن است اسمم را فراموش کنم؟
اسمی که مامان صدها بار داستانش
را برایم گفته بود. می‌گویم: «مامانم
دوست داشت اسمم را بگذارد روژان، اما



عکس: سارا ضیایی

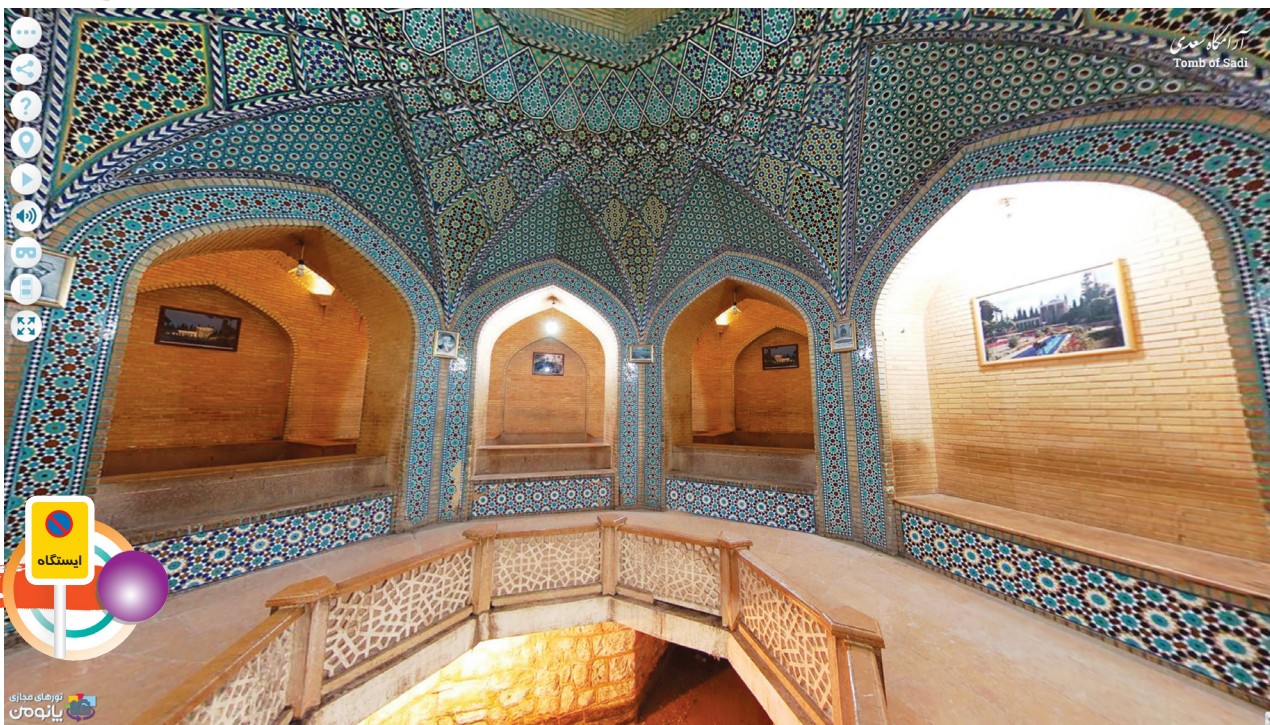
را دوست دارم. یک لحظه به دره‌ی بغل
جاده نگاه می‌کنم و دلم هری می‌ریزد. با
خودم می‌گویم: «بابا حواسش هست.»
جاده لیز است. ماشین سر می‌خورد و
صدای لاستیک‌ها در گوشم می‌پیچد.

همه با هم جیغ می‌زنیم...

رومینا عسکری
۱۵ساله از تهران

سارا مرا محکم بغل کرده و سرم را در

بود که خانوادگی برویم سفر و اصلاً دلم
نمی‌خواست سفرم با غرغرای سارا
خراب شود. باران شدیدتر می‌شود و
مجبور می‌شوم شیشه را بالا بکشم. بابا
سرعت را زیاد می‌کند. تابلوهای «جاده
لغزنده است» و «با احتیاط برانید» از
جلوی چشم‌هایم رد می‌شوند. هیجان

آرامگاه سعدی
Tomb of Sadi

به جای آن که از در وارد شوم، از آسمان فرود می‌آیم، مثل یک پرنده که می‌تواند به جاهایی که دوست دارد سرک بکشد! همه‌ی ما می‌دانیم که اردیبهشت، ماه شیراز است. اما در این روزهای کرونایی که نمی‌شود سفر کرد، بنابراین سفر مجازی می‌رویم.

سفر مجازی این طوری است؛ شاید مزه‌ی فالوده‌بستنی اصل شیراز را ندهد و بوی بهار و سروهای سر به فلک کشیده به ما نرسد، اما تا حدی جای خالی تماشا و گشت و گذار را پر می‌کند.

می‌دانید چرا؟ چون سعدی می‌گوید:
آخرای باد صبا بویی اگر می‌آری
سوی شیراز گذر کن که مرا یار آن جاست

حالا سعدی نکته‌ی منظورش گذر مجازی است یا حضوری. اصلاً غرزدن را کنار می‌گذارم، باز هم به قول سعدی:
نالیدن بی حساب سعدی
گویند خلاف رای داناست

به‌حال تور مجازی به سعدیه در این روزها فرصت خوبی است تا کم‌تر چهره‌ی بدریخت کرونا از جلوی چشمان رد نشود! بازدید را با این بیت عاشقانه از خودش شروع کنیم:
آزاد بنده‌ای که بود در رکاب تو
خرم ولایتی که تو آن جاسفر کنی

خوش به حال سعدی که در آخر عمرش در خانقاهش قدم می‌زده و آخرش هم همین جا به خاکش سپردند. من هم اگر در چنین باغی راه می‌رفتم کلی شعر می‌گفتم. باور نکنید، من کجا و این شاعر قرن هفتمی کجا.

پیش از این، یک‌بار حضوری از سعدیه بازدید کرده‌ام، آن قدر شلوغ بود که جای خالی پیدا نمی‌شد و در همه‌ی عکس‌ها کلی بازدیدکننده‌ی دیگر حضور جدی داشتند.

حالا بدون این که کسی بخواهد کادر عکس را خراب کند، بدون آن که برای تماشای حوضچه‌ی منتظر بایستم، روی فلش‌ها کلیک می‌کنم و در محوطه

سفر مجازی به آرامگاه سعدی

سوی شیراز گذر کن*

● نیلوفر شهسواریان

می‌شود و تا سال ۱۳۲۸ خورشیدی هم باقی می‌ماند.

مهندس «محسن فروغی» و «علی صادق» بنایی را طراحی می‌کنند که تا به امروز باقی مانده است. سه سال بعد در سال ۱۳۳۱ خورشیدی، آرامگاه جدید با الهام از کاخ چهل‌ستون اصفهان و معماری ایرانی سنتی و مدرن، افتتاح می‌شود. سعدیه، جزئیات جالبی دارد؛ نمی‌دانم کدام مهم‌تر است که اول بنویسم! مثلاً یکی این که در جلوی مقبره، هشت ستون سنگی قهوه‌ای ساخته شده؛ روی آرامگاه را گنبدی با کاشی‌های فیروزه‌ای رنگ پوشانده و جنس دیوارها از مرمر و لاجورد است.

بهتر است بگویم، در این جا، در انتهای خیابان بوستان در کنار باغ دل‌گشا، آرامگاه باشکوهی برای شاعر مهم ایرانی ساخته شده و این شکوه تا حدودی با بازدید مجازی هم معلوم می‌شود، چون نمای تصویر در سایت «پانومن» از دید یک انسان با قد متوسط است و ارتفاع بنا به شکل واقعی شبیه‌سازی شده است. راستی اگر دوست داشتید این نوع سفر را به پدر و مادرها و پدربزرگ و مادربزرگ‌ها هم نشان بدهید، احتمالاً خوششان می‌آید.

نشانی سایت «پانومن»:

www.panoman.ir

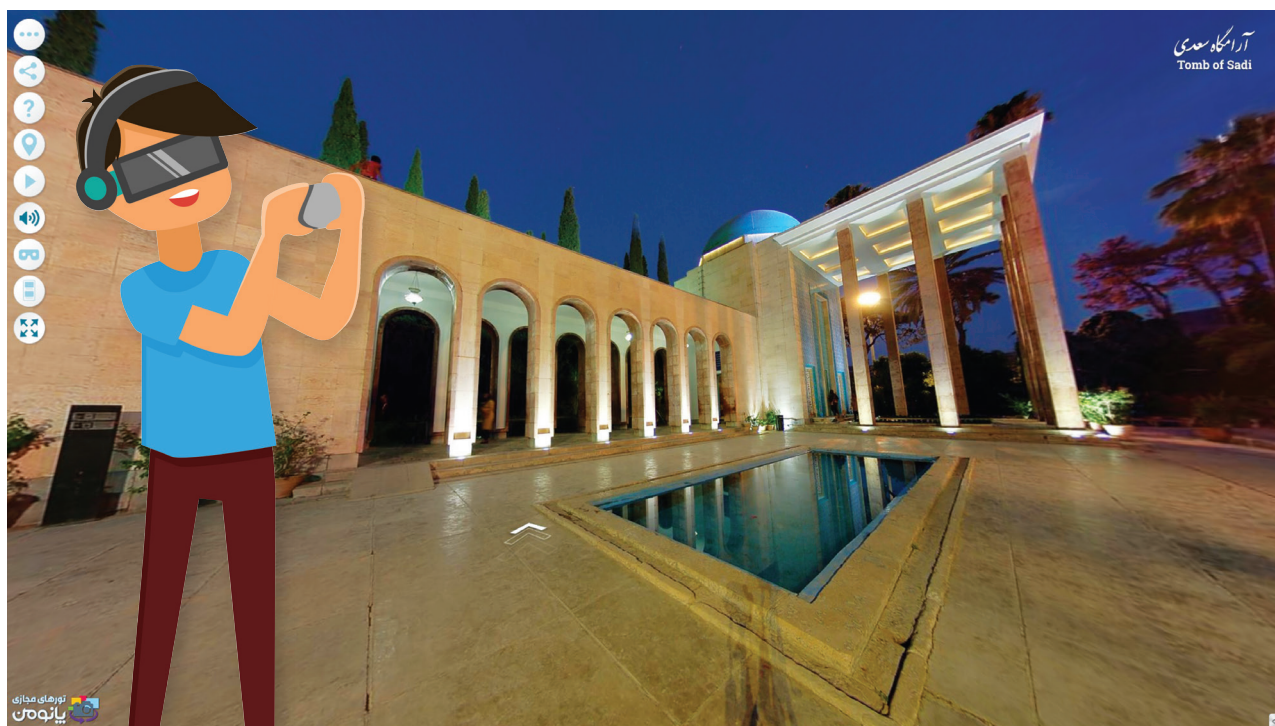
نشانی تور مجازی سعدیه:

panoman.ir/vt/shiraz/sadieh

پی‌نوشت:

* بخشی از بیت «سوی شیراز گذر کن که مرا یار آن جاست» سعدی که در متن گزارش آمده است.

می‌گردم. در این گزارش از اولین گزارشگری که در مورد مقبره‌ی سعدی نوشته‌ی یاد می‌کنم؛ «ابن بطوطه» حدود ۳۵ سال پس از وفات شیخ سخن، روایت می‌کند که بازدیدکنندگان لباس‌هایشان را در حوضچه‌های مرمر می‌شستند و اعتقاد داشتند این آب خاصیت شفابخشی دارد. نمی‌دانم حاکم فارس در قرن دهم چه طوری دلش آمد دستور ویران کردن آرامگاه را بدهد؟ آرامگاه تخریب می‌شود و بعدها به دستور کریم‌خان زند، بنای معروفی از جنس گچ و آجر بر بالای آرامگاه اضافه می‌شود. در دوران قاجار هم و در زمان فتحعلی‌خان بنا مرمت

آرامگاه سعدی
Tomb of Sadiتورهای مجازی
پانومن